www.shahrvand-newspaper.ir

صفحه روزانه طنز و کارتون | شماره صد و هشتاد و ششم

نشانی کانال تلگرام شهرونگ: telegram.me/Shahrvang

ایمیل صفحه شهرونگ: shahrvang@shahrvand-newspaper.ir

شهرونگ

برنامه نامزدهای ریاست جمهوری برای اداره کشور لو رفت

برنامه رئیسی: عکاسی با فقراء، شاخص‌شناسی معارف ۱ و ۲ و ۳ و ۴ و ۵ و...

برنامه سایر نامزدها

- روحانی: آمادگی دفاعی، آموزش برجام به زبان ساده، افزایش نشاط به صورت عملی
- میرسلیم: آموزش زبانِ کره‌شمالی، سریع خوانی کتاب و کوتاه کردنش آموزش مدیریت زمان
- جهانگیری: آمار، فارسی نوشتاری، پشتیبانی
- هاشمی‌طبا: ورزش، سرود، قافیه و عروض
- قالیباف: آمادگی حمله، هنرهای نمایشی، آموزش بَنر نویسی، کار با ابزار به صورت عملی

هرکی_برنامه_داره_دستش_بالا # شهرونگ

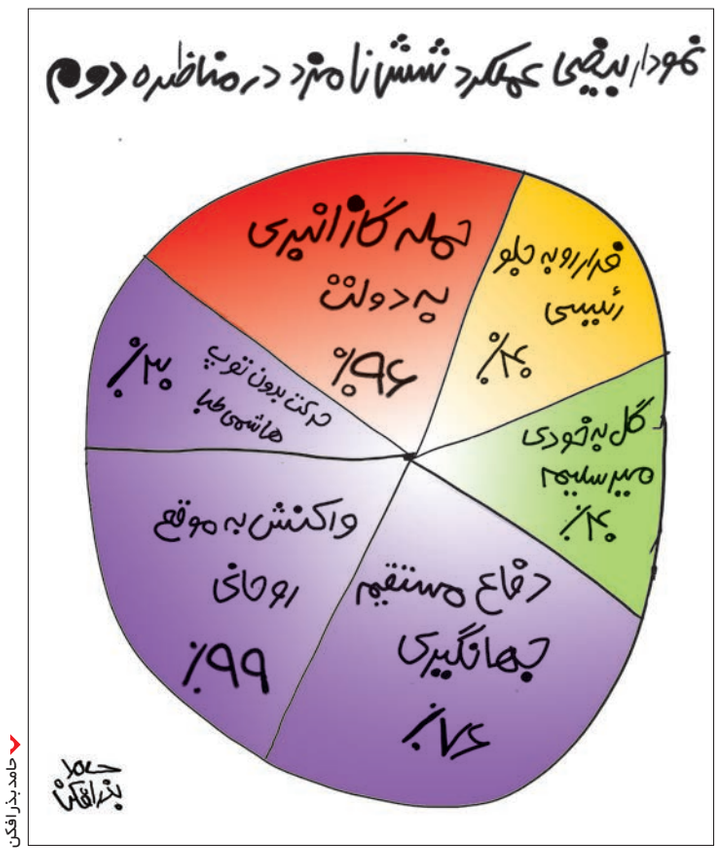

حامد بذرافکن

گمشده‌ها

گفت‌وگوی شیخ و باقر

شهرام شهیدی
طنزنویس
shahraam_shahidi@yahoo.com

قالیباف: شغل پیدا کردم برای همه‌تان. به وعده‌ام عمل کردم.

شیخ: چگونه تو را چنین سرعتی بود؟

قالیباف: ما اینیم ای شیخ! این‌تر از تمام این‌هایی که تاکنون دیده‌ای هستم.

شیخ: ما تا حال اینی ندیده‌ایم. همه را فقط شنیده‌ایم.

قالیباف: پاپتی مردا. شنیدن کی بود مانند دیدن. برو و ببین.

شیخ: ای مردا دیدن نمی‌خواهم. تو تنها مرا شغلی ده که آن به.

قالیباف: به سامانه‌ام سر بزن که تو را شگفتانه‌ای دارم بس حجیم!

شیخ: کدام سامانه؟

قالیباف: در گوشی‌ات بزن www.kar96.ir

شیخ: مرا در زندگانی هرگز چنین توانی نبوده است که در گوشی بزنم. اگر بود الان وضعم این نبود که می‌بینی.

قالیباف: ای شیخ مرا گرفته‌ای؟

شیخ: ای باقر تو را پند دهم که با ما سر به سر نگذار که ما را طاقت بسیار نیست.

قالیباف: اوپس. دانستم. نازنین مردا که تویی. منظور از در گوشی‌ات بزن این نیست که در گوش خودت بزنی.

شیخ: نه بابا؟ شگفتا از این راهنمایی.

قالیباف: مرسی. اَه! حالا گوشی تلفن همراهت را دربیاور و...

شیخ: باقرخانا. ما را اگر توان گوشی هوشمند خریدن بود، کار نمی‌خواستیم. خودمان بلد بودیم یله بشویم در زیر آفتاب تموز و کار کنیم به چه قشنگی.

قالیباف: خب، این گوشی من از آنِ تو. برو به سامانه‌ای که گفتم و ثبت‌نام کن.

شیخ: شگفتا باقر. ما فکر می‌کردیم روسای جمهوری بیکاران را ثبت و ضبط و ربط می‌کنند. این کار شما دخالت قانونی نیست؟ اگر رأی نیاوری جواب ثبت‌نام ما را که می‌دهد؟

قالیباف: اگر رأی نیاورم پشت گوشت را اگر دیدی مرا ببینی.

شیخ: رأی هم بیاوری چنین است.

قالیباف: از کجا دانستی شیطون بلا؟ بیش از این سخن مگو و در سامانه ثبت‌نام بنمای.

شیخ: خب، قبلا برای این که وقت برنامه را نگرفته باشیم من ثبت‌نام نموده‌ام. طعامت را بیاور ببینیم دست‌پختت چگونه است؟

قالیباف: شیرین مثل عسل.

شیخ: مشک آن است که خود ببوید نه آن که باقر بگوید. مرا شغلی ده که آن به!

قالیباف: درنگ کن این سامانه در حال جست‌وجو است... در حال جست‌وجو است... در حال جست‌وجو است...

شیخ: این سامانه، سامانه نشود!

قالیباف: مرا عذری نیست که سرعت اینترنت در دستان دیگری است.

شیخ: شما پایت را از روی سیم برداری حل است.

قالیباف: اوه مای گاد!

شیخ: بالاخره سامانه چه گفت؟

قالیباف: شیخ عزیزم، سامانه پاسخت را داد. تو را به شستن بال حشرات باغ پشتی گماشتم.

شیخ: وا؟! این چه شغلی است؟

قالیباف: گفته بودم که ایجاد شغل خواهم کرد اما هرگز نگفتم چه شغلی. برو سر کارت و تنبلی ننما.

شیخ: من این کار را دوست نمی‌دارم.

قالیباف: خموش. این کار تو است. بگو چشم و فرمان بپذیر.

شیخ: کاریزما مردا که تویی. حقوق و مزایایش چه؟

قالیباف: چون شمایی یک‌صد و هفت‌هزار تومان در ماه.

شیخ: زکی. اعانه شما در هنگام بیکاری بیش از این است. تو ما را وعده دادی به دویست و پنجاه‌هزار چوق در ماه.

قالیباف: همینه که هست. آن مفت‌خوری‌ها تا پیش از کاریابی‌ام بود. دیگر هتل باقر تمام شد. چون کار برایت پیدا کرده‌ام از سایت حذف می‌شوی.

شهر فرنگ

فیروزه مظفری | کارتونیست

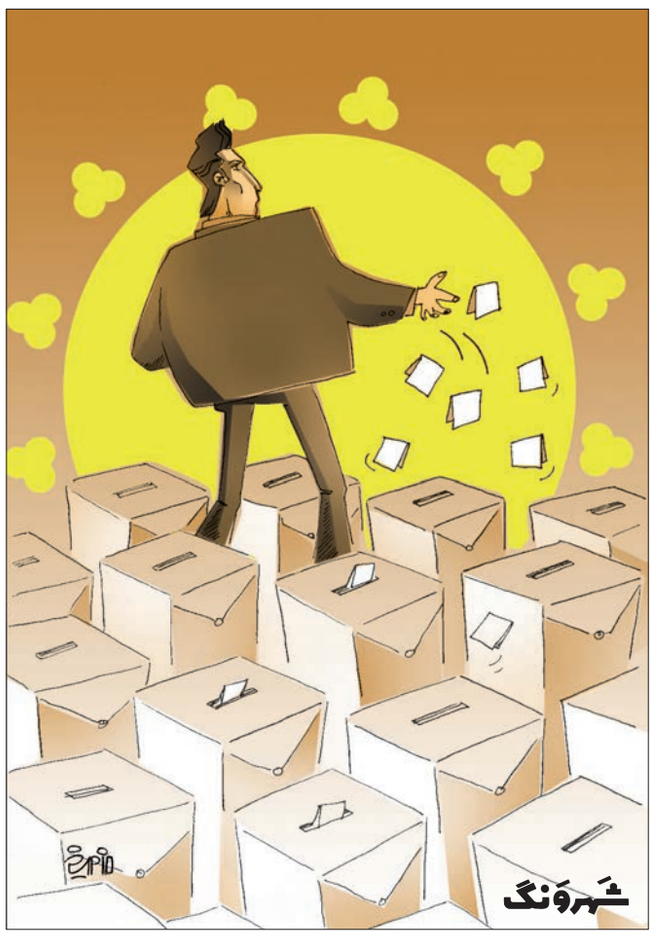

تماشاخانه

کیوان زرگری | کارتونیست
keyvanzargari@yahoo.com

تیتر: اتاق فکر شهرونگ

کوچه اول

علی‌اکبر محمدخانی | جاتون خالی، چند شب پیش با باجناقم رفته بودیم خونه یکی از آشناها دزدی. هیچی ما مشغول دزدی بودیم که یهو دیدیم یه دوربین مداربسته‌ای روی دیوار گفت: «دارید چه کار می‌کنید؟» ما که غافلگیر شده بودیم، گفتیم: «داریم کنده کاری می‌کنیم». دوربین گفت: «این‌وقت شب موقع کنده کاریست؟» ما گفتیم: «اتفاقا الان وقتشه، بذاریم صبح که برای همساده‌ها مزاحمت می‌شه». اون بین من به باجناقم گفتم: «حالا چه کار کنیم؟» باجناقم گفت: «هیچی، دوربینه، سگ که نیست پاچه‌مونو بگیره، کار تو بکن». من گفتم: «آخه زُل زده بهمون». باجناقم گفت: «جهنم». بعدم مثل جغد زُل زد به دوربین. حالا هی دوربینه زل می‌زد به باجناقم، هی باجناقم زُل می‌زد به دوربین. از اون طرف منم مشغول دزدی شدم. خلاصه انقدر این دوتا به هم زُل زدند که نزدیکای صبح دوربینه از وقاحت‌مون کم آورد، کلا بی‌خیال شد، شروع کرد از یه عنکبوت روی دیوار فیلم گرفتن که یعنی «من دارم راز بقاضبط می‌کنم». می‌خوام بگم الان ما تو صنف‌مون با پدیده‌هایی روبه‌رو هستیم که به دوربین مداربسته زُل می‌زنن و دزدی می‌کنند، ما باید قدر این‌ها رو بدونیم و بهشون لوح تقدیر بدیم.

کوچه دوم

جواد غذایی | رفته بودم از صمد آقا، سوپری سر کوچه، سس مایونز بخرم. همین که مرا دید، گفت: سعید اومده بود می‌گفت می‌خوای رئیس‌جمهوری بشی، یارانه‌ها رو چند برابر می‌کنی؟ از قیافه‌اش معلوم بود با ۳برابر راضی نمی‌شود. گفتم: بی‌زحمت سس می‌خواستم. با عصبانیت نگاهم کرد و گفت: من یارانه میگم تو سس میگی؟ من میگم با ۴۰ هزار تومن نمیشه زندگی کرد تو سس میگی؟ اصلا به من بگو این همه پول نفت کجا میره؟ اگه راستی راستی رئیس‌جمهوری شدی، دختر من مجرده توی خونه بیکار نشسته، دستشو یه جایی بند کن. هرچی یارانه می‌گیریم، میبره خرج سینما و تئاتر میکنه و میگه من هنری‌ام. آقاجان هنر یعنی بلد باشی وقتی آقات از سوپری برگشت خونه یه حالی بهش بدی. چای بذاری جلوش، غذا بذاری جلوش، یه چیزی بذاری جلوش بالاخره. از طرفی تقصیر این شیرفروشا چیه که مجبورن آب قاطی شیر کنن. خرج زندگی بالاست. صمد آقا بعد از اتمام نطقش گفت: سس نداریم. بگیر این کشک، ۴ ماهه اینجاست تبدیل به سس شده.

رئیس‌جمهوری باید مشاوران خوبی داشته باشد.

انجمن قاراشمیش

ابراهیم رئیسی: چون فقیر بودم، پول نداشتم از پلاسکو خرید کنم!

فاضل ترکمن
طنزنویس
fazeltorkaman@yahoo.com

بالاترین دکمه پیراهن میرسلیم از فرط عصبانیت و داد و فریاد باز شده بود. قالیباف گفت: «دکمه‌تو ببند سید! خیلی حال کردم. یعنی گازانبری رفتی جلوها!» میرسلیم گفت: «خجالت بکش! مگه من سن پدرجدتو دارم!» حسن روحانی چیزی نمی‌گفت و تنها لبخندهای ملیحانه‌ای می‌زد. میرسلیم به روحانی گفت: «با تو هم هستم! مگه شوخی داریم ما با هم؟! چرا هی می‌خندی؟!» اسحاق جهانگیری گفت: «ای قربان آن لبخند ژکوندت بروم. حسن جان! اینها بعیده مونالیزا رو بشناسند اصلا!» میرسلیم گفت: «یعنی چی آقا؟! من خودم وزیر فرهنگ و ارشاد اسلامی بودم!» حسن روحانی دوباره لبخند زد. هاشمی‌طبا گفت: «البته شما فقط وزیر ارشاد بودید! بعید می‌دانم تعداد کتاب‌های چاپ‌شده در زمان شما به تعداد انگشتان یک دست هم برسد! ممیزی آن‌قدر بالا بود که کتاب‌ها نرسیده، برگشت می‌خوردند!» میرسلیم آن‌قدر عصبی شد که صدایش به زور شنیده می‌شد و بعد درحالی که با انگشت سبابه به هاشمی‌طبا اشاره می‌کرد، گفت: «شما بفرما فوتبالت رو بازی کن! چه زبون باز کرده واسه من!» ابراهیم رئیسی گفت: «من آن‌قدر فقیر بودم که حتی یک‌بار نتوانستم برای بازی پرسپولیس و استقلال به استادیوم آزادی بروم. آن‌وقت امثال آقای هاشمی‌طبا می‌رفتند استادیوم. چرا؟! چون پول داشتند. تازه تخمه هم می‌شکستند. باز هم به همین دلیل که پول داشتند. من از مردم می‌خواهم به رئیس‌جمهوری رأی بدهند که مثل خودشان پول ندارد.» حسن روحانی این‌بار به جای لبخند، قهقهه زد. اسحاق جهانگیری که با خنده حسن روحانی همراه شد و دوتایی ریسه می‌رفتند، گفت: «آقای رئیسی! شکسته‌نفسی نفرمایید! شما که...» مرتضی حیدری گفت: «طبق یکی ازمصوبات شورای نظارت بر تبلیغات و مناظره‌های انتخاباتی که الان شماره‌شو یادم نیست، اگه ادامه بدین صداوسیما برنامه‌رو قطع می‌کنه.» قالیباف گفت: «قطع کنه! بهتر. بریم استراحت کنیم یه کم. هفته پیش که آقای جهانگیری نذاشت دوکلمه ما حرف بزنیم، الان هم که جناب میرسلیم.» میرسلیم گفت: «آقای قالیباف! مگر قرار نشد ما توی یک تیم باشیم؟! اگر قرار شکسته شده، بفرمایید تا من اشاره‌ای نیز به پلاسکو بکنم؟!» قالیباف گفت: «نه! نه! از همین‌جا اعلام می‌کنم که شهردار تهران مخلص شماست. منظورم این بود شما این‌بار خیلی خوب حرف زدید. به قول جوان‌ها ترکونیدن!» هاشمی‌طبا گفت: «چرا یک‌عده مثل کبک سرشونو توی برف می‌کنن. پلاسکو رو مگه می‌شه فراموش کرد.» ابراهیم رئیسی گفت: «من همیشه آرزو داشتم یک عدد، فقط یک عدد زیرپوش رکابی از پلاسکو بخرم، اما چون فقیر بودم، پول نداشتم. کسی که فقیر است، واقعا پول ندارد!» قالیباف گفت: «الهی شهردار تهران بمیرد برایت! نگران نباش جناب رئیسی! اگر به من رأی بدهی، دولت از حالت چهاردرصدی خارج می‌شه و شما هم می‌تونی لباس‌مباس بخری!» اسحاق جهانگیری گفت: «البته شهردار تهران با تسلطی که بر املاک نجومی دارند؛ فقط یک‌درصد مملکت را تشکیل می‌دهند که آن هم خودشان و دوستان‌شان هستند، چون جز شهرداری کسی املاک نجومی ندارد.» قالیباف گفت: «شما به جای گیردادن به املاک ناقابل نجومی، فکری به حال وزیر آموزش و پرورش خودتان بکنید!» اسحاق جهانگیری زد زیر گریه و گفت: «دختر مظلوم او فوق‌لیسانس داشت و دنبال کار بود. چطور دلت می‌آد تهمت بزنی؟!» ابراهیم رئیسی گفت: «من همیشه دوست داشتم فوق‌لیسانس بگیرم، اما چون فقیر بودم و درنتیجه پول نداشتم، هزینه تحصیلات بالا را نمی‌توانستم پرداخت کنم.» حسن روحانی گفت: «اما من خودم از جیب پول می‌دم، شما یه کلاس ثبت‌نام کن راجب سازمان انرژی اتمی و این‌جور چیزا اطلاعاتت رو ببر بالا! بالاخره کاندیدای ریاست‌جمهوری شدی!» ابراهیم رئیسی گفت: «الان مشکل ما انرژی هسته‌ایه؟! لغو کنسرته؟! پلاسکوئه؟! نه! برادران من! مشکل ما فقره که باعث بی‌پولی می‌شه!» میرسلیم گفت: «ای بابا! فقر باعث پولداری که نمی‌شه! هی تکرار می‌کنی این جمله رو!» و بعد همه کاندیداها جز ابراهیم رئیسی دسته‌جمعی زدند زیرخنده.